

نامه‌ای زندگی ساز

از پدری نمونه

به فرزندی در حال رشد

(۳)

استاد زین العابدین قربانی

داشت و یافتم ترا جزئی از خود و یا تمام خود، تا جایی که اگر ناراحتی ای به تو رسد گویا که به من رسیده است و اگر مرگ ترا فرا گیرد گویا که مرا گرفته است، به این جهت آنگونه به کار تو توجه دارم که به کار خود. بنابراین، این نامه (رساله) را برای تو نوشتم تا تکیه گاه تو باشد چه زنده باشم یا بمیرم.

شرح

در این فراز از نامه امام علیه السلام چند مطلب لازم به بررسی است:

۱ - چگونه در حق امام معصوم متصور است که حالت از غیر بریدن و به خود مشغول شدن بعد از آگاهی از پشت کردن دنیا از او و چیرگی روزگار بر او و روی آوردن آخرت به سوی او برایش حاصل شده باشد. در صورتی که او همواره به این حقیقت آگاه بوده و همیشه به خودسازی و به خویشتن پردازی مشغول بوده است؟!

در پاسخ میتوان گفت درست است که امام علیه السلام همواره به این حقیقت واقف بوده و نیازی نداشت که برای نیل به آن از راه ادبار روزگار از او و چیرگی آن بر روی و اقبال آخرت به سوی او «تبین» نماید ولی گاهی برخی از حقایق است که آدمی آن را روی دلایل و قرائنی می شناسد اما نه چنان است که لمس کند و بطور عین الیقین بیابد، این گذشت زمان و تغییر شرایط است که همان معلومات را بطور ملموس و عین الیقین در می آورد.

امام علیه السلام نیز با پشت سر گذاشتن بیش از شصت سال از عمر و آشکار شدن آثار پیری و به سستی گزایندن اعضا و جوارح و فراهم آوردن کوله باری از تجربه و دیدن بی وفائیها و گرم و سرد زمانه اینکه احساس مرگ و رفتن به سوی آخرت را بطور عین الیقین لمس می کند اگر چه همواره بر این باور بوده است اما «لیس الخیر کالمعاینه شنیدن کی بود مانند دیدن» و طبعاً در چنین

فَكُنْتُ إِلَيْكَ كَمَا بِي سَطَّهْرًا بِهِنَّ أَنْ أَسَا بِعَقِيَّتِكَ إِذْ قُنَيْتُ.

اما بعد، آگاهی من از پشت کردن دنیا به من و چیرگی روزگار بر من و روی آوردن آخرت به سویم، مرا از یاد غیر خودم و اهتمام به این و آن باز داشته است جز اینکه چون از همه بریده و به خود مشغول شدم این حالت را تصدیق و هوا و هوس را از من دور و نظر خالصم را آشکار نمود و از اینرو مرا به کوششی که در آن بازیچه و صداقتی که مشرب به کذب نبوده و

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنْتُ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي وَجُمُوحِ الدَّفْرِ عَلَيَّ وَاقْبَالِ الْآخِرَةِ إِلَيَّ مَا يَسْرَعُنِي عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ، وَالْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي، غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدْتُ بِى دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هَمُّ نَفْسِي، فَصَدَّقَنِي رَأْيِي، وَصَرَّفَنِي عَنْ هَوَائِي وَصَرَّحَ لِي مَخْضُ أَمْرِي فَأَفْضَى بِي إِلَى جَدِّ لَأَيْكُونَ فِيهِ لَعِبٌ، وَصِدْقٌ لَا يَشْوِبُهُ كَذِبٌ وَوَجْدُكَ بَفَضِي، بَلْ وَجَدْتُكَ كَمَا كُنْتُ حَتَّى كَأَنَّ شَيْئًا لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي وَكَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ آتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَغْنِيهِ مِنْ أَمْرِ نَفْسِي

فرصت محدود پیش از همه لازم است از غیر بریده و به خویشتن پردازد چنانکه خود او بر این حقیقت تأکید دارد «فان فیما تبینت من ادبار الدنيا ... ما یزعی عن من سوی...»

شب تاریک و موج بحر و گردابی چنین هائل کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها ۲ - چگونه حالت اهتمام به خویشتن با

توجه به فرزندان و نوشتن چنین رساله‌ای سازگار است؟ در پاسخ این پرسش نیز میتوان گفت: درست است وضعیتی که برای امام پیش آمد و سن و سالی که از حضرت گذشت و حوادث رنج‌آوری که در زندگی او رخ داد، ایجاب می‌کرد که آن حضرت دیگر به غیر خدا و خودسازی و آهنگ آخرت توجه نداشته باشد اما همانگونه که خودش تصریح می‌کند: «وجدتک بعضی...» فرزندان غیر او نیست، یا جزئی از اوست به اعتبار اینکه هستی فرزند از هستی اوست - اولادنا اکبادنا - و با تمام اوست چون بعد از پدر امام مسلمین و جانشین او و وارث علوم و فضایل اوست (کلهم من نور واحد) علیهذا توجه امام به او توجه به خود و آرمان خویش است و گزند به او گزند به امام است (حتی کان شیئاً لو اسابک...) روی این حساب، منافاتی میان صدر و ذیل کلام آن حضرت نخواهد بود.

۳ - با توجه به نکات یاد شده اهمیت این رساله یکبار دیگر آشکار میشود زیرا در چنان وضعی که امام ترسیم می‌کند و می‌بایست در آن مقطع به ضروری‌ترین و واجب‌ترین کارها پردازد، به نوشتن این رساله همت می‌گمارد، این امر نشان می‌دهد که امام (ع) بدون تحریر آن گویا نه وظیفه امامت و نه وظیفه پدری‌اش را به حویلی انجام یافته نمی‌بیند از ایستادن در تنگ‌ترین لحظات حتی پیش از رسیدن به مرکز خلافت (یعنی از حاضرین شام) اقدام به تحریر آن می‌نماید و این امر، وظیفه رهبران و پدران را در ساختن جامعه و خانواده سنگین‌تر می‌سازد!

دعوی چه گشتی داعیه‌داران همه رفتند

رو بار سفر بستند که یاران همه رفتند

آن گرد شتابنده که در دامن صحراست

گوید چه نشینی که سواران همه رفتند

افسوس که افسانه‌سرایان همه خفتند

اندوه که اندوه گساران همه رفتند

فریاد که گنجینه طرازان معانی

گنجینه نهادند به ماران همه رفتند

خون بار، بهار از مژه در فرغت احباب

کز پیش تو چون ابر بهاران همه رفتند

هر دم از عمر می‌رود نفسی

چون نگه می‌کنم نمائنده بسی

ای که پنجاه رفت و در خوابی

مگر این پنج روزه دریایی

خجل آن کس که رفت و کار ساخت

کوس رحلت زدند و بار ساخت

خواب نوشین و بسامداد رحیل

باز دارد پیاده را ز سبیل

هر که آمد عمارتی نو ساخت

رفت و منزل به دیگری پرداخت

وان دگر بخت همچنین هوسی

وین عمارت بر نبرده کسی

پوشگاه نابایدارانی دولتت مندان

دوستی را نشاید این غمدار

نیک و بد چون همی بیاید مرد

خنگ آن کس که گوی نیکی برد

برگ عینی به گور خویش فرست

کس نیارد ز پس تو پیش فرست

عمر برف است و آفتاب تموز

اندکی مانده خواجه غره هنوز

بند سعدی به گوش جان بشنو

ره چنین است مرد باش و پرو

بِالزَّهَادَةِ، وَقَوِّهِ بِالْبَقِيَّةِ، وَتَوَرُّهُ بِالْحِكْمَةِ وَذَلَّلَهُ
بِذِكْرِ الْعَوْتِ، وَقَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ وَبَصَّرَهُ فَجَائِعَ
الدُّنْيَا، وَحَدَّرَهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ، وَفَحَّشَ تَسَلُّبِ
الْمَلِيَالِي وَالْأَيَّامِ، وَأَعْرَضَ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِيْنَ،

فَاتَى أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيُّ بَنِي - وَ
لُزُومِ أَمْرِهِ وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ وَالْإِعْتِصَامِ
بِحَبْلِهِ، وَأَيُّ سَبَبٍ أَوْتَقَى مِنْ سَبَبٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ
إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ! أَحْمِي قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمِئْتُهُ

وَذَكَرَهُ بِمَا آصَابَ مِنْ كَسَانٍ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ
وَسِرْفَى دِيَارِهِمْ وَأَثَارِهِمْ فَأَنْظُرْ فِيهَا فَعَلُوا وَعَمَّا
إِنْتَقَلُوا وَآيْنَ حَلَّوْا وَنَزَلُوا مَا نَكَ تَجِدُهُمْ قَدْ
إِنْتَقَلُوا عَنِ الْأَجْبَةِ. وَحَلَّوْا دَارَ الْغُرَبَةِ، وَكَأَنَّكَ
عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ، فَاصْلِحْ مَثْوَاكَ
وَلَا تَبِغْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ، وَدَعِ الْقَوْلَ فِيمَا
لَا تُعْرِفُ، وَالْخَطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ، وَأَمْسِكْ عَنْ
طَرِيقِ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ، فَإِنَّ الْكُفَّ عِنْدَ خَيْرَةٍ
الضَّلَالَةِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ.

پسرم تو را به تقوای الهی و ملازمت فرمان
او، و آباد کردن قلب با یاد او، و چنگ زدن به
رسمان او توصیه می‌کنم و چه وسیله‌ای
محکمتر از وسیله‌ای است که میان تو و خدا
وجود دارد، اگر به آن چنگ زنی؟!

قلب را با موعظه زنده کن و هوای نفست
را با زهد و پارسایی بمیران، و دلت را با یقین
برومند و با حکمت نورانی ساز، و آن را با یاد
مرگ رام کن و به فناء دنیا معترف گردان، و
فجایع دنیا را به او بنما، و از قدرت روزگار و
بدبهای گردش شب و روز بر حذرش دار،
اخبار گذشتگان را بر او عرضه کن و آنچه را
که به پیشینیان رسیده است یاد آوریش نما، در
دیار و آثار مخروبه آنان گردش کن بین آنها
چه کرده و از کجا منتقل شده و در کجا فرود
آمده‌اند، خواهی دید: از میان دوستان منتقل
شده و به دیار غربت بار انداخته‌اند، گویا طولی
نکشد که تو هم یکی از آنها خواهی بود.
بنابر این منزلگاه آینده‌ات را اصلاح کن،
آخرت را به دنیایت مفروش، و در مورد آنچه
نمی‌دانی سخن مگو، و در آنچه موظف نیستی
کسی را مخاطب مساز، و در راهی که ترس
گمراهی در آن داری قدم مگذار، چه اینکه
خودداری به هنگام بیم از گمراهی بهتر از
آنست که انسان خود را در مسیرهای خطرناک
بیفکند.

شرح

در این فراز از رساله، امام (ع) یک سلسله

از دستورالمعملهای مربوط به فرمانبرداری از
خدا و فراهم کردن سرمایه تقوی و تخلیه قلب
از رذایل و تحلیه آن به فضایل و توجه به
سرگذشت آموزنده امم سالفه و دقت در
انتخاب راه و رسم صحیح زندگی و... را مورد
تأکید قرار داده که هر کدام آنها تسایان توجه و
لازم به بررسی است که ذیلاً یکایک آنها مورد
بررسی قرار می‌گیرد:

۱ - قَائِي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - پسرم تو
را به تقوای الهی توصیه می‌کنم کلمه «تقوی» و
مشتقات آن در قران و نهج البلاغه و دیگر کتب
احادیث اسلامی بیش از دیگر کلمات مورد
توجه قرار گرفته و در خطبه‌های پیامبر اکرم و
معصومین (ع) و اولیاء الهی جایگاه خاصی
دارد.

این کلمه از یک نیروی درونی منبعث از
عقیده پاک الهی و در راستای تحقق اهداف و
اصول آن حکایت می‌کند. اگر کسی بخواهد در
راستای آئین زندگی ساز الهی حرکت کند و از
قانون شکنی و مخالفت با این اصول خودداری
کند لازمه‌اش داشتن این سرمایه نفیس است.
علیهذا این نیرو در آدمی هم انگیزه انجام
وظایف و هم انگیزه حیانت و نگهداری از گناه
و خلاف است. گرچه ممکن است عواملی از
قبیل: تعلیم و تربیت، وجدان اخلاقی، اجرای
قوانین کیفری، حیای اجتماعی و... تا حدودی
بتواند آدمی را از ارتکاب کارهای خلاف
بازداند و به وظایف مقرر و ادا داشته
میتواند کلی باشد و نه مطمئن چنانکه امام (ع)
در جای دیگر فرموده است: ان من فارق
التقوى اغرى باللذات والشهوات و وقع فى
تبه السيئات و لزمه كثير التبعات - کسیکه از
«تقوی» جدا شود به لذات و شهوات حریص
گردد و در وادی گناهان افتد و کیفرهای فراوان
بدنبال خواهد داشت.^۲

شاید در میان پیشوایان مذهبی علی (ع)
بیش از همه درباره «تقوی» و نقش و آثار آن
سخن گفته و سیمای «متقین» را بر شمرده است

تا جایی که در خطبه ۱۸۸ نهج البلاغه بیش از
صد خصلت برای متقین شمرده و بعد از پایان
آن «همام» که مخاطب حضرت در این خطبه
بوده و روحی سلکوتی داشته ناله‌ای زد و
بیهوش گردید و برای همیشه جان به جان
آفرین تسلیم کرد.

آری، امام (ع) در یکجا تقوی را «حصن» و
«حرز» خوانده^۳ و در جای دیگر آنرا بهترین
گنج و سرمایه سعادت شمرده^۴ و در مورد آخر
آنرا کلید درستی و توشه آخرت و آزادی از هر
عادت زشت و نجات از هلاکت معرفی فرموده^۵
و در موردی نیز آنرا دواى مرض دلها و بینائی
کوری قلبها و شفای مرض جسمها و صلاح
فساد دلها و پاکی آلودگی نفسها و روشنائی
تاریکی چشمها و ایمنی نگرانی شبها و
روشنائی سیاهی تاریکیها خوانده است.^۶

از اینها گذشته تقوی دارای دو اثر مهم و
ارزنده دیگری است:

۱ - کسیکه دارای سرمایه نفیس «تقوی»
شده است صاحب بکنوع بصیرت و
روشن بینی خاص میشود که از اسرار جهان
آگاهی حاصل می‌کند. ان تتقوا الله يجعل لكم
فرقانا اگر تقوای الهی داشته باشید خداوند
برای شما مایه تمیز و تشخیص قرار میدهد. و
در روایت نیز آمده است «من اخلص لله اربعین
صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على
لسانه - هر کس چهل روز خود را برای خدا
خالص کند، چشمه‌های حکمت از دلش بر
زیانش جاری گردد. و نیز در اصول کافی از
امام باقر (ع) نقل شده است:

«ما اخلص العبد الايمان بالله عزوجل
اربعين يوماً - او قال ما اجمل عبد ذكر الله عزو
جل اربعين يوماً - الازدهه الله عزوجل
فى الدنيا و بصره دائها و دوائها فائتت الحكمة
فى قلبه و النطق بها لسانه - بنده‌ای چهل
روز ایمان خودش را به خدای عز و جل
خالص نکرده است یا فرمود: بنده‌ای چهل روز
یادخدای عز و جل را نیکو نگردانید. مگر آنکه

خدا او را زاهد در دنیا و بینا به درد و دارویش ساخته و حکمت را در دلش ثابت و برزبانش جاری فرموده است.

۲ - با حصول این سرمایه گرانیها مشکلهای آسان و گرفتاریها بر طرف میگردد. «و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث یراه... و من یتق الله یجعل له من امره یسراً. هر کس که تقوای الهی داشته باشد خداوند برای او راه بیرون آمدن از مشکلات و روزی رساندن از جانی را که امید ندارد، قرار میدهد و مشکلاتش را آسان میسازد. ^۷ با توجه به اینهمه نقش عظیم تقوی است که امام (ع) در سرلوحه برنامه زندگی فرزندان مسأله توصیه به تقوی را مورد تأکید قرار میدهد (فانی اوصیک بتقوی الله...)

البته همانگونه که مکرر گفته شد این تأکید نه تنها برای اوست بلکه برای همه انسانهای پیرو آئین الهی است که میخواهند دارای زندگی انسانی بوده و از آگاهی و روشن بینی خاص الهی بهره مند و بر مشکلات فائق آیند.

۲ - و لزوم امره - و ملازمت فرمان او.

شک نیست که دستورات الهی به جهت تأمین مصالح فرد و جامعه تشریح شده و انسان با تقوی بخاطر دست یابی به آن مصالح و اطاعت فرمان الهی همواره باید در راستای آن دستورات حرکت و ملازم با فرمان و خواست الهی باشد که در روایتی از امام باقر (ع) است: احب الاعمال الی الله عزوجل مساووم علیه العبدوان قل: محبوبترین کارها پیش پروردگار، کاری است که بنده بر انجام آن مساووم داشته باشد اگر چه کم باشد. ^۸ البته آدمی با تمرین و تداوم در انجام وظایف مقررہ بسوی کمال پیش میرود و گرنه در جا خواهد زد و این یک نوع خسران و غبن است که امام صادق (ع) فرمود: من استوی یوماه فهو مغبون و من کان آخر یومه شرمافهو ملعون، و من لم یعرف الزیاده فی نفسه کان الی النقصان اقرب، و من کان الی النقصان اقرب، فالعوت خیر له من الحیاة.

هر کس دوروزش یکسان باشد مغبون است و آنکه پایان روز دومش بدتر از آن دو باشد ملعون است، و کسیکه پیشرفت را در خود نیابد به نقصان نزدیکتر است و کسیکه به نقصان نزدیکتر باشد مرگ برای او از زندگی بهتر خواهد بود.

بر این اساس است که امام (ع) فرزندش امام حسن (ع) را به ملازمت فرمان الهی مأمور میفرماید و از این رهگذر، روح تکامل و جلب مصالح واقعی و انقیاد از اوامر الهی را در فرد فرد جامعه زنده نگه میدارد.

۳ - و عمارة قلبک بذكره - و آباد کردن قلبت با یاد او (خدا)

ذکر که همان یاد خدا کردن و در یاد خدا بودن است. در قرآن کریم و احادیث اسلامی بسیار مورد تأکید قرار گرفته ^۹ تا جایی که از نماز مهمتر شمرده شده ^{۱۰} بلکه محبوبترین اعمال به حساب آمده است ^{۱۱}.

در کتاب و سنت، آثار و خواص فراوانی برای ذکر شمرده شده که از آن جمله است:

۱ - یاد خدا مایه آرامش دلها است: الذین امنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب، کسانی که ایمان آورده و دلهایشان به یاد خدا آرام گرفته است. آگاه باشید که با یاد خدا دلها آرام میگیرد (رعد ۲۸).

۲ - یاد خدا هر گونه امراض روحی را از آدمی دور می کند و او را در خلوت و جلوت به انجام کارهای نیک و اदार و از معاصی و گناه باز می دارد: من عمر قلبه بدوام ذکر الله حسنت افعاله فی السروالجهر ^{۱۲} - ذکر الله دواء اعلال النفوس ^{۱۳} کسیکه دلش را با دوام ذکر خدا آباد کند، کارهای پنهان و آشکارش نیکو گردد. یاد خدا داروی همه امراض دلهاست.

۳ - یاد خدا آدمی را از نفاق دور و از وسوسه های شیطان مصون می دارد. ذکر الله رأس مال کل مؤمن و ریحہ السلامه من الشیطان ^{۱۵}. یاد خدا سرمایه هر مؤمن و سود

سلامت از شیطان است. من اکثر ذکر الله فقد برئ من النفاق ^{۱۴}.

و در مقابل، ترک یاد خدا و فراموش کردن او نیز تبعات و آثار سوء فراوانی دارد که از آن جمله است:

۱ - ترک یاد خدا موجب زندگی تنگ و مشقت بار خواهد بود: و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا و نحشره یوم القیامه اعمی. هر کس از یاد من اعراض کند، دارای معیشت تنگی خواهد بود و ما او را در قیامت کور محسور خواهیم کرد. (طه ۱۲۴).

۲ - کسیکه یاد خدا را فراموش کند یار و همنشین شیطان خواهد گردید: و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین. هر کس از یاد خدا رخ برتابد، شیطان را یار و هم نشین او قرار خواهیم داد. (زخرف ۳۶).

۳ - کسیکه خدا را فراموش کند، خدا نیز خویشتن آنان را از یادشان خواهد برد و چنین کسی بی شک برخلاف مسیر تکاملی آدمی حرکت خواهد نمود: ولا تكونوا کالذین سوا الله فانسیهم انفسهم. نباشید همانند کسانی که خدا را فراموش کرده و خداوند نیز خویشتن آنان را فراموشیشان داد. (حشر ۱۹).

و در سوره توبه نیز فرموده است: نسوا الله فنسیهم - آنان خدا را از یاد بردند و خدا نیز آنان را از یاد ببرد (توبه ۶۷).

عوامل و موانع یاد خدا

در قرآن مجید و احادیث اسلامی عوامل و موانع فراوانی برای این حالت توجه به خدا شمرده شده که در مورد عوامل میتوان امور زیر را یادآور شد:

۱ - افراد با فضیلتی که با دیدن آنها آدمی به یاد خدا می افتد چنانکه رسول خدا فرمود: خیارکم من ذکرکم الله رؤیته وزاد علمکم منطلقه و رغبتکم فی الاخره عمله. بهترین شما آنهاست که دیدن آنها خدا را به یادتان آورد و منطلق آنها دانشتان را افزون کند و رفتار آنان رغبتتان را

به آخرت بیشتر نماید.^{۱۷}

۲ - قرآن مجید و آیات آموزنده اش نیز از عوامل به یاد خدا افتادن است: ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً. این قرآن برای یادآوری فرستاده شده تا هر کس بخواهد راهی به سوی خدا پیش گیرد. (مزمّل ۱۹)

۳ - پیامبران نیز یادآوراند: انما انت مذکر - تو نیز یادآوری (غاشیه ۲۱)

۴ - مطالعه در تاریخ گذشتگان نیز از عوامل توجه به خداست. و کم اهلکتنا قبلهم من قرن هم اشد منهم بطشاً فنقبوا فی البلاد هل من محیص، ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب اولقى السمع وهو شهید - چقدر طوائفی را پیش از اینان که از لحاظ نیرو قویتر بودند و در شهرها زندگی می کردند هلاک کردیم، آیا راه نجاتی برایشان بود؟ در اینکار تذکری است برای کسانی که دارای دل بیدارند و یا گوش دل به کار خدا دهند و به حقایق توجه کامل کنند (ق ۳۷)

۵ - نماز نیز از عوامل توجه به خداست: اقم الصلوة لذکری - نماز را به خاطر یاد من به پا دار (طه ۱۴) اما موانع یاد خدا نیز فراوان است که از آن جمله است:

۱ - دل بستگی به مظاهر زودگذر زندگی: لاتلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله. مالها و فرزندانتان شما را از یاد خدا باز ندارد. (منافقون ۹)

۲ - آرزوهای دور و دراز: ویلهم الامل. آرزوهایشان آنان را از یاد خدا غافل خواهد نمود (حجر ۳)

۳ - شیطان نیز عامل غفلت آدمی از یاد خداست: استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله. شیطان بر آنان تسلط یابد و در نتیجه آنان را از یاد خدا غافل ساخت (مجادله ۱۱)

۴ - ارتکاب معاصی و پیروی از خواهشهای نفسانی نیز از عوامل فراموشی یاد خداست: لیس فی المعاصی اشد من اتساع الشهوه فلا تطیعوها عن ذکر الله. در میان گناهان

هیچ گناهی مهمتر از پیروی خواهشهای دل نیست. بنابراین از آن پیروی مکنید که شما را از یاد خدا باز میدارد.^{۱۸}

پیامبر اکرم در همین رابطه فرموده است: من اطاع الله عزوجل فقد ذکر الله وان قلت صلوته و صیامه و تلاوته للقرآن و من عصی الله فقد نسی الله و ان کثرت صلونه و صیامه و تلاوته. هر کسی که اطاعت خدا می کند قطعاً به یاد خداست اگر چه نماز و روزه و تلاوت قرآن کم باشد و کسیکه معصیت خدا کند قطعاً خدا را فراموش کرده اگر چه نماز و روزه و تلاوت قرآن زیاد باشد.^{۱۹}

در پایان این بحث لازم است توضیح داده شود که: یاد خدا که دارای اینهمه آثار و خواص است و ترک آن موجب آنهمه تبعات و امام (ع) نیز در این رساله تأکید فرموده است: «پسرم ترا سفارش می کنم که دلت را با یاد خدا آباد گردان» آیا منظور از آن عباراتی از قبیل: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله است که معمولاً افراد بر زبان جاری می کنند و یا حقیقت دیگری است؟ شک نیست که صرف بر زبان جاری کردن عباراتی نظیر آنچه در بالا ذکر گردید نمی تواند آنهمه آثار یاد شده را دارا باشد و قطعاً منظور از آن باید آنگونه به یاد عظمت خداوند بودن باشد که در همه جا حاضر است و همه تسبیحها از اوست و اشد المعاقبین فی موضع النکال و النقمه است و اینگونه به یاد خدا بودن هم قطعاً آدمی را به وظایفش وادار و هم او را از نافرمانیش بر حذر خواهد داشت و خوشبختانه در روایات اسلامی ما به این حقیقت تأکید شده و ذیلاً برخی از آنها آورده میشود:

۱ - پیامبر اکرم ضمن وصایایش نسبت به علی (ع) فرمود: یا علی ثلاث لاتطیقها هذه الامه المواساة للاخ فی ماله و انصاف من نفسه و ذکر الله علی کل حال و لیس هو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولكن اذآورد علی ما یحرم علیه خاف الله عزوجل عنده و

ترکه. ای علی سه چیز است این امت نمی تواند حق آنها را ادا کند: برادر دینی را در مالش شریک کردن، در حق دیگران نسبت به خود انصاف را رعایت کردن و در هر حال به یاد خدا بودن و آن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و الله اکبر گفتن نیست بلکه منظور از آن اینست: هنگامی که آدمی در برابر کار حرامی قرار گرفت از خدا بترسد و از آن حرام اجتناب نماید.^{۲۰}

۲ - امام صادق (ع) فرمود: من کان ذاکراً لله علی الحقیقة فهو مطیع و من کان غافلاً عنه فهو عاص و الطاعة علامه الهدایه والمعصیه علامه الضلاله و اصلهما من الذکر والغفله کسیکه در حقیقت به یاد خدا باشد مطیع است و کسیکه غافل است گناهکار، بنابراین اطاعت علامت هدایت و معصیت علامت گمراهی است و ریشه هر دو آنها ذکر و غفلت است.^{۲۱}

۳ - علی (ع) فرمود: لاتذکرانه ساهياً ولا تنسه لاهياً و اذکره کاملاً یوافق فیه قلبک لسانک و یطابق اضمارک اعلانک و لن تذکره حقیقه الذکر حتی تنسی نفسک فی ذکرک و تفقدها فی امرک. خدا را در حال سهو یاد مکن و در حال لهو فراموش مکن و او را بطور کامل بدان گونه که دلت باز یسافت و نهانت با آشکارت موافق باشد یاد کن و هرگز او را بطور حقیقت یاد نخواهی کرد مگر آنکه خود را فراموش کنی و آنرا در کار خود نیابی.^{۲۲}

بسیار روشن است که اینگونه به یاد خدا بودن آدمی را از هرگونه معاصی باز داشته و به انجام طاعات وادار خواهد نمود و اینگونه ذکر است که دل را نورانی و قلب را معمور خواهد کرد.

۲ - وَالْأَعْتَصَامُ بِحَبْلِهِ وَأَيُّ سَبَبٍ أَوْتَقَ مِنْ سَبَبٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ. پسرم ترا به چنگ زدن به ریسمان خدا توصیه می کنم و چه وسیله ای محکمتر از وسیله ای است که میان تو و خدا وجود دارد، اگر به آن چنگ زنی؟

آدمی در طوفان زندگی با ابزار گوناگونی از قبیل: حب دنیا، حب مال، حب مقام، حب زن و فرزندی، غرایز و میلها که دارد، همواره در معرض خطر و انحراف است چنانچه لطف الهی شامل حال نمی‌شد و برای نجات او از این مهالک وسیله‌ای برایش قرار داده نمی‌شد بی‌شک نمی‌توانست به کمال مطلوب انسانی نائل گردد، از اینرو خداوند وسیله‌ای که رابطه آدمی را با خدا محکم و او را به صراط مستقیم رهنمون و از هرگونه انحرافی برحذر دارد، قرار داده و مردم را بطور دسته جمعی به تفسک به آن مأمور کرده است: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا»^{۲۳}

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که: منظور از این «ریسمان الهی» چیست؟ اسلام است؟ یا قرآن؟ یا عترت پیامبر؟

حقیقت اینست که حبل الهی عبارت است از هر وسیله‌ای که آدمی را به مقصد الهی او میرساند چنانکه حبل شیطانی هر وسیله‌ای است که او را به هدف شیطانی او نائل می‌کند.^{۲۴} بنابراین هم قرآن، هم اسلام و هم اهل بیت (ع) میتوانند ریسمانهای الهی باشند. چنانکه در روایات آمده است.^{۲۵}

و این حقیقت را تأیید می‌کنند روایت ابی سعید خدری از پیامبر اکرم که فرمود: «ایها الناس انی قد ترکت فیکم حبلین ان اتخذتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». ای مردم در میان شما دو ریسمان گذاشتم که اگر به آنها بچسبید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد، یکی از آنها بزرگتر از دیگری و آن کتاب خداست که ریسمان کشیده شده‌ای است از آسمان به سوی زمین، و دومی عترت و اهل بیت من است. آگاه باشید که آنها هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر، بر من وارد شوند.^{۲۶}

با توجه به این حقیقت است که امام (ع) فرزندش (بلکه همه انسانها) را به جنگ زدن به ریسمان الهی توصیه می‌کند و تأکید می‌کند که هیچ سببی محکمتر از آن نیست و نمی‌تواند رابطه آدمی را با خدا محکم و او را از هرگونه انحراف و مهالک نجات دهد (وای سبب اوثق من....)

البته چنانکه می‌دانیم صرف وجود نسخه و دارو نمی‌تواند مرض را شفا بخشد بلکه باید برطبق آن عمل کرد، و در این مورد نیز تنها بودن اسلام و قرآن و عترت نمی‌توانند آدمی را از هرگونه گمراهی‌ها و مهالک نجات دهد و او را در همه ابعاد سعادت‌مند نماید (... ان اخذت به)

۵ - اُحْیِ قَلْبَکَ بِالسُّوْعِظَةِ - قلبت را با موعظه زنده کن

شرح

موعظه کلامی است خیر خواهانه و احساس برانگیز که به خاطر همراه بودن با ترساندن از خدا و عواقب امور، چنان دل آدمی را نرم می‌کند که گویا بطور اتوماتیک بسوی نیکیها کشانده می‌شود و از زشتیها باز می‌ماند. استاد شهید مطهری آنجا که فرق میان «موعظه» و «حکمت» را بیان می‌کند ترسیم روشنتری از حقیقت «موعظه» به دست می‌دهد. معظّم له می‌نویسد: «موعظه همچنانکه در قرآن کریم آمده است^{۲۷} یکی از طرق سه گانه دعوت (حکمت، موعظه، مجادله به نحو احسن) است تفاوت موعظه و حکمت در آنستکه حکمت تعلیم است و موعظه تذکار، حکمت برای آگاهی است و موعظه برای بیداری، حکمت مبارزه با جهل است و موعظه مبارزه با غفلت، سروکار حکمت با عقل و فکر است و سروکار موعظه با دل و عاطفه، حکمت بساد میدهد و موعظه یادآوری می‌کند، حکمت بر موجودی ذهنی می‌افزاید و موعظه ذهن را برای بهره‌برداری از موجودی خود آماده می‌سازد،

حکمت چراغ است و موعظه باز کردن چشم است برای دیدن، حکمت برای اندیشیدن است و موعظه برای به خود آمدن، حکمت زبان عقل است و موعظه پیام روح»^{۲۸}

مطلب قابل توجه در موعظه رابطه معنوی میان و اعظ و متعظ است و هر مقدار شخصیت معنوی او قویتر و میدان مغناطیسی مواعظش پرجذبه‌تر باشد، تأثیر پذیری شخص مسرود موعظه نیز بیشتر خواهد بود تا جایی که ممکن است موعظه پذیر همانند «همام» یار امیرالمؤمنین (ع) چنان انقلاب روحی پیدا کند که قالب تهی کند آری سخن چون از جان برآید، نشیند لاجرم بر دل و اگر صنعت لفظی باشد از گوشها تجاوز نخواهد کرد: «الکلام اذا خرج من القلب دخل فی القلب و اذا خرج من اللسان لم یتجاوز الاذان» گرچه مواعظ فراوانی چه در قرآن و چه در کتب احادیث از پیامبران و امامان و اولیاء الهی (ع) به ویژه لقمان حکیم آمده است و به دنبال آنان شعرای ما نیز در این رابطه داد سخن داده‌اند اما نهج البلاغه امام علی (ع) در این بارگاه گوی سبقت را ربوده است و ما تنها به یک حکمت آن حضرت در پاسخ فردی که از او خواستار موعظه شده بود، اکتفا می‌کنیم. امام (ع) به مرد سائل فرمود: «از کسانی مباش که بدون عمل امید سعادت آخرت را دارند و تو به را با آرزوهای دراز تأخیر می‌اندازند، درباره دنیا همچون زاهدان سخن می‌گویند ولی همچون دنیا پرستان عمل می‌کنند. هرگاه چیزی از دنیا به آنها رسد سیر نمی‌شوند و اگر نرسد قانع نخواهند شد، از شکر آنچه به آنها داده شده عاجزند ولی باز هم فزونی می‌طلبند، دیگران را از کار بد نهی می‌کنند، اما خودشان آنرا ترک نمی‌کنند، به دیگران امر می‌کنند اما خودشان عمل نمی‌کنند، نیکان را دوست می‌دارند اما عمل آنها را انجام نمی‌دهند، گناهکاران را دشمن میدارند اما خودشان یکی از آنها هستند، مرگ را به خاطر زیادی گناهانشان مکروه

می شمارند اما خودشان به آنچه مرگ را به خاطر آن ناخوش می دارند، ادامه میدهند، اگر بیمار شوند پشیمان میگردند، و اگر تندرست باشند احساس امنیت می کنند و به لهور می پردازند، به هنگام سلامت مغرورند و به هنگام گرفتاری نا امید. اگر بلایی به آنها رسد همچون بیچارگان دعا می کنند، و اگر آسایش و وسعت به آنها رسد همچون مغروران، از خدا روی میگردانند.

نفسشان آنها را در امور دنیا به انجام آنچه کمان دارند و ادار می کند، ولی در امور آخرت به آنچه یقین دارند اعتنا نمی کنند، برای دیگران به کمتر از گناه خود می ترسند و برای خودشان به بیشتر از آنچه عمل کرده اند امیدوارند. اگر بی نیاز شوند مغرور و مفتون میگردند و اگر فقیر شوند نومید و سست می شوند.

در عمل کوتاهی می کنند و در سؤال مبالغه، هرگاه شهوتی بر آنها عارض شود گناه را جاو می اندازند و توبه را تأخیر، و اگر محنتی به آنها برسد صبر و شکیبائی را به کلی از دست میدهند، عبرت آموختن را توصیف می کنند ولی خودشان عبرت نمی گیرند، موعظه بسیار می کنند اما خودشان موعظه نمی پذیرند، سخن بسیار می گویند ولی عمل کم می کنند، برای دنیای فانی کوشش فراوان دارد ولی برای آخرت باقی مسامحه کار است، غنیمت را غرامت می بیند و غرامت را غنیمت، از مرگ می ترسد ولی فرصتها را از دست میدهد، از دیگران معصیتهای کوچک را بزرگ می شمارد در حالیکه بزرگتر از آن را از خود ناچیز به حساب می آورد، طاعت بخود را زیاد میداند در صورتی که طاعت همانند آن را از دیگران ناچیز می شمارد، او به مردم ایراد می گیرد اما با خودش مجامله می کند، لهور و لعب با ثروتمندان نزد او از ذکر خدا با فقیران محبوبتر است، بنفع خود بر زبان دیگران حکم می کنند اما هرگز به زبان خود و به نفع دیگران حکم نمی کند، دیگران را هدایت می کند و خود را

گمراه می سازد، مردم از او اطاعت می کنند، ولی او معصیت می نماید، حق خود را می گیرد ولی حق دیگران را نمی پردازد، از مردم در آنچه

معصیت خدا نیست می ترسد ولی از خدا در ستم کردن بر مردم نمی ترسد.^{۲۹}

۱ - در تنبه به نکات یاد شده از ج ۴ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ص ۲۹ و ج ۵ شرح ابن میثم ص ۷ - ۵ کمک گرفته شده است.

۲ - غررالحکم آمدی ج ۲ ص ۵۹.

۳ - ان التقوی حصن حصین لمن لجأ الیه - التقوی اوتق حصن و ارقی حرز (غررالحکم).

۴ - ان التقوی افضل کتو و امرز حرز و اعز عزیه نجات کل هارب و درک کل طالب و ظفر کل غالب بحار ج ۷۷ ص ۳۷۴.

۵ - ان تقوی الله مفاح سداد و ذخیره معاد و حق من ملکه و نجات من کل هلکه بها ینجح الطالب و ینجو الهارب و تنال الرغائب (نهج البلاغه خطبه ۳۲۱).

۶ - ان تقوی الله دواء داء قلوبکم و بصر عمی افدتکم و شفاء مرض اجسادکم و صلاح فساد صدورکم و طهور دنس انفسکم و جلاء عشاء ابصارکم و امن فرع جاشکم و ضیاء سواد ظلمکم (نهج البلاغه خطبه ۱۹۸).

۷ - سوره طلاق آیه ۳ - ۵.

۸ - بحار الانوار ج ۷۱ ص ۲۱۹.

۹ - بحار الانوار ج ۱۷ ص ۱۷۳.

۱۰ - یا ایها الذین امنوا اذکروا الله کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا. احزاب ۴۱.

۱۱ - ولذکر الله اکبر. عنکیوت ۴۵.

۱۲ - قال رسول الله (ص): لیس عمل احب الی الله ولا انجی لعبد من کل سینه فی الدنیا والاخره من ذکر الله قیل: ولا القتال فی سبیل الله؟ قال: لولا ذکر الله لم یؤمر بالقتال... (کنز العمال).

۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ - غررالحکم

۱۷ - میزان الحکمه ج ۳ ص ۴۲۹

۱۸ - غررالحکم

۱۹ - میزان الحکمه ج ۳ ص ۴۲۵

۲۰ - سفینه البحار ج ۱ ص ۲۸۲

۲۱ - بحار ج ۹۳ ص ۱۵۸

۲۲ - غررالحکم

۲۳ - آل عمران ۱۰۳

۲۴ - در برخی از روایات زن، طلا و مال دنیا به حبال شیطان تعبیر شده است.

۲۵ - تفسیر صافی ج ۱ ص ۲۸۵ - تفسیر المیزان ج ۳ ص ۹ و ۳۷۸

۲۶ - سفینه البحار ج ۱ ص ۲۰۷

ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل

عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین. نحل ۱۲۵

۲۸ - سیری در نهج البلاغه ص ۱۹۴ - ۱۹۳

۲۹ - نهج البلاغه، حکمت ۱۵۰

